

۱- حضرت یوسف در زندان

ماخوذ

(زندانیان و یوسف و دو نفر زندانی - یوسف ایستاده و زندانیان در زنجیراند)

زندانی اول : آخر پیر مرد زندانیان قدری آب بما برسان که از تشنگی هلاک شدیم (یوسف آب

برایش می برد)

زندانی دوم : آقا! زندانیان ما را زیر دست شما قرار داده حاشا که شما خدمت ما را بکنید!

یوسف : منتهای سعادت من وقتی تأمین می شود که بنی نوع خود را کمک و خدمت نمایم-

(ساقی و خباز فرعون بایک فراش وارد می شوند)

فراش : (کاغذی بدست زندانیان داده) حکمی است که از طرف فرعون راجع به حبس این دو

نفر صادر شده است- (خارج می شود)

زندانیان : (کاغذ را خوانده) شما ساقی فرعون هستید؟

ساقی : بله قربان-

زندانیان : (به خباز) شما خباز شاهی هستید؟

خباز : یک وقتی بودم-

زندانیان : بروید در توی زندان (بیوسف)- این دو نفر را هم بدست شما می سپارم-

یوسف : آقایان ممکن است علت توقیف خود تانرا بمن بگوئید؟ (زندانیان گوش می دهد)

ساقی : من ای آقا بجرم اینکه یک دفعه در جام فرعون مگسی افتاده بود، محکوم بحبس شدم-

یوسف : (به خباز) شما برای چه؟

خباز : من بی تقصیر حبس شدم زیرا فقط گفتند در نان پادشاه آشغال و کثافتی پیدا شده است-

ساقی : ای آقا! اجازه می دهید قدری استراحت کنیم؟

یوسف : راحت باشید من هم در خدمت شما خواهم بود (ساقی و خباز می خوابند)

(به خود) خدایا فراق بس است دوری از پدر تا کی؟ کسی از راه نمی رسد که خبر

مرا به یعقوب برساند یا خبر یعقوب را بمن-

زندانیان : یوسف! چرا این قدر دل تنگی می کنی و غصه می خوری؟ شما که می گوئید خدا باشما است-

یوسف : البته می دانم که خدا حافظ اسرائیل است لیکن بر حسب ظاهر چه طور غصه نخورم؟ از يك طرف نمی دانم پدر پیرم در کنعان غم مرا چگونه بسر برد آیا هنوز زنده است یا خیر؟ از طرف دیگر دلم بحال برادران خودم می سوزد که باعث این وضعیات شدند و یقین دارم از کرده خود پشیمان و در فراق من پریشان هستند- خدایا آنها را ببخشای-

زندانیان : یوسف! آیا راضی بودید که اقلاً باندازه این دو نفر تقصیر داشته باشید که حبس شدن شما را الزام نماید؟

یوسف : چه فرمایشی است؟ افتخار در این است که آدم در همه حال بی تقصیر باشد و لو این که هستی خود را بباد دهد-

زندانیان : زهی خوش بختی شما که دارای این عقیده هستید و این مذهب را می پرستید مسلک ما مصریها بکلی بر خلاف این است از این ساعت من مرید و مطیع شما خواهم بود-

یوسف : از مرحمت شما خیلی تشکر می کنم-

(ساقی و خباز بیدار شده باهم صحبت می کنند)

یوسف : (به ساقی و خباز) آقایان چرا باین زودی از خواب بیدار شدید و برای چه این طور غمگین بنظر می آید؟

ساقی : آقا ما را شگفتی هست هر دو خواب های دیده ایم که زمینه آنها یکی است و تعبیر آنها نامعلوم-

یوسف : ممکن است خواب های خود را بمن باز گوئید؟

خباز : ای آقا چه فایده دارد گفتن خواب در صورتیکه تعبیر نشود؟

یوسف : آیا تعبیر از جانب خدا نیست؟ ولی بیان کردن راز اقلاً تا يك اندازه انسان را راحت می کند-

ساقی : (به خباز) گمان می کنم این مرد مرد تعبیر است- نمی بینی چگونه نور الهی در

جبینش پیدا است؟ (به یوسف) من ای آقا خواب دیدم که درخت تاکی در جلو من بود که سه شاخه داشت، شاخه ها فوراً شگوفه کرد و انگورهای رسیده داد اتفاقاً جام فرعون در دست من بود بلا فاصله انگورها را چیده در جام فشردم و بدست

فرعون سپردم-

خباز : من هم خواب دیدم-

یوسف : صبر کن تا تعبیرِ ساقی گفته شود- ساقی! سه شاخه سه روز است- بعد از سه روز

فرعون تو را بمنصبِ اوّل خودت خواهد گماشت و جام ویرا همان طور که در سابق می دادی بعد از این هم بدستش خواهی داد ولی خواهش دارم موقعی که بمنصبِ خود باز گشتی مرا فراموش نکنی و احوالِ مرا نزدِ فرعون متذکر شوی، شاید مرا از این زندان رهائی دهد زیرا حقیقتاً مرا از زمینِ عبرانیان دزدیده اند و در اینجا هم واقعاً خلافی نکرده ام که مرا بدین سیاه چال انداخته اند-

خباز : (به خود) به به تعبیرِ ما هم ان شاء الله خیر است-

یوسف : خوابِ شما چیست؟

خباز : (با تأنی و تفرعن) بلی من هم خواب دیدم که اینک سه سبد نان سفید بر سرِ من

است و در سبد بالائی همه قسم طعام برای فرعون موجود است و مرغان هوا آنها را از روی سرم برداشته می خورند-

یوسف : تأسف دارم که تعبیرِ این خواب خوش آیند نیست-

خباز : یعنی چه؟ لا بدم این هم مثل آن یکی خواب است او ساقی پادشاه بود من هم خبازِ

پادشاه هستم اصلاً دیگر تعبیر نمی خواهد اظهر من الشمس است-

یوسف : سه سبد سه روز است-

خباز : (بساقی) دیدی، گفتم؟

یوسف : تأمل کن - بعد از سه روز فرعون سرِ تو را از تنت جدا کرده بدارت خواهد آویخت

و مرغان هوا گوشتت را خواهند خورد-

خباز : (خشم گین شده) هر آینه اگر چنین که تو گفتی نشد همین مکافات را بر سرِ خودت

خواهم آورد-

ساقی : و اگر همین طور شد و تو کشته شدی لا بد حق تعبیر را باید در آن دنیا بدهی-

خباز : حواسش مختل است- حرفِ واهی می زند-

حضرات یوسف

فرہنگ Glossary

Jail	قیدخانہ	زندان
Cup-bearer	شراب پلانے والا	ساقی
Baker	نانبائی	خباز
Sweeper	صفائی کرنے والا	فراش
Prison	قید	حبس
Imprisonment	گرفتاری	توقیف
Honey bee	شہد کی مکھی	مگس
Litter	کوڑا کرکٹ	آشغال
Dirtiness (Dirt)	گندگی	کثافت
Prophet Yakub's title, Israili nation	حضرت یعقوبؑ کا لقب، قوم اسرائیل	اسرائیل
Forehead	پیشانی	جبین
Vineyard	انگور کی تیل	تاک
Basket	ٹوکری	سبد
Inadvertent	لازمی	لابد

پرسش Exercise

۱۔ قیدخانے میں قیدیوں نے جو خواب دیکھے تھے، انہیں اپنے الفاظ میں بیان کیجیے۔

Describe in your own words the dreams the prisoners had in the prison.

۲۔ حضرت یوسفؑ نے قیدیوں کے خوابوں کی جو تعبیر بتائی، لکھیے۔

Write down how Hazrat Yusuf interpreted the dreams of the prisoners.

۳۔ حضرت یوسفؑ کی سیرت پر روشنی ڈالیے۔

Cast light on the life of Hazrat Yusuf.